

عنوان مقاله: هم اندیشی میان خیام نیشابوری و ابو العلاء معری

مولفان: دکتر نصرالله شاملی، دانشیار دانشگاه اصفهان، دانشکده زبان های خارجی، گروه زبان و ادبیات عرب.

تلفن: ۰۹۱۳۱۲۵۷۶۵۵

Email: Dr_Nasrollashameli@yahoo.com

فاطمه اشراقی، دانشجوی کارشناسی ارشد رشته زبان و ادبیات عرب، دانشگاه اصفهان.

آدرس: اصفهان، خیابان جابر انصاری، خیابان ابو نعیم شمالی، کوچه میثم، پلاک ۲۷.

تلفن: ۰۹۱۳۲۷۲۴۵۹۶

هم اندیشی میان خیام نیشابوری و ابو العلاء معری

دکتر نصر الله شاملی^۱

فاطمه اشراقی^۲

چکیده :

در ابو العلاء معری و خیام نیشابوری طرز تفکری می بینیم که ما را بر آن می دارد معترف شویم در بیان این دو شاعر گران قدر ادب عربی و فارسی، نوعی هم اندیشی وهم گرایی وجود داشته است طرز تفکری که بر خاسته از روحی لطیف و خاطری فسرده و اندوهگین و متأثر از احوال اجتماعی و سیاسی و فرهنگی حاکم بر زمانه شان و تاثیرپذیری خیام از ابوالعلاء می باشد. همچنان که خیام تصویرگر زندگی غمبار انسانی و آلام جانکاه بشریت در ادبیات فارسی به حساب می آید ابوالعلاء نیز نماد بدبینی و اعتراض بر پیچیدگی های سرشت انسانی در ادب عربی به شمار می رود تا بدان جا که او را شاعر متشائم لقب داده اند و تشاؤم و بدبینی را رهاورد چکامه هایش میدانند.

^۱ دانشیار رشته زبان و ادبیات عرب دانشگاه اصفهان
^۲ دانشجوی زبان و ادبیات عرب دانشگاه اصفهان

از این رو در این رهگذر سعی بر آن است که در کنار معرفی احوال و اوضاع سیاسی و اجتماعی روزگار هر یک از این دو شاعر بلند آوازه، اشتراکات روحی و فکریشان و مشابهت مضمون و اشتراک درون مایه اشعارشان را از نظر بگذرانیم.

واژگان کلیدی: ادبیات تطبیقی- ابو العلاء معری- خیام نیشابوری- مضامین مشترک- بدبینی.

۱. مقدمه:

۱- ۱ اوضاع سیاسی و اجتماعی و دینی زمانه ابو العلاء معری:

احمد بن عبد الله بن سلیمان تنوخی معروف به ابو العلاء معری در معرفه النعمان میان حمص و حلب به دنیا آمد هنوز به ۴ سالگی نرسیده بود که به بیماری آبله دچار شد و رهایش نکرد تا آن جا که بر دیدگانش مهر کوری زد و پرده ای از ظلمت بر چشمانش کشید و او را از زیبایی های خلقت و جهان پیرامونش محروم ساخت و بر عواطف و احساساتش تاثیر شگرفی نهاد و نهال بدبینی و شک را در وجودش رویاند (الفاخوری، ۵۰۱، ۵۰۲ و الیازجی، ۱۵، ۲۰).

اما روزگار معری روزگار غریبی است فساد اجتماعی و به تبع آن فساد اخلاقی بر همه جا سایه افکنده بود تا آن جا که معری، خود از اصلاح مردمان زمانه اش ناامید می شود و فریاد بر می آورد:

الأرضُ لیسَ بِمَرْجُوٍّ طَهَا رُثُهَا إلا إذا زالَ عن آفاقها الأُنسُ

«به پاک شدن زمین امیدی نیست. مگر آن که کرانه هایش از آدمیان پیراسته شود».

و از مردم تبری می جوید و گوشه ای برای خلوت کردن با خود اختیار می کند و خود را رهین المحبسین یا رهین المحابس نام می نهد (الیازجی، ۱۷۲، ۱۷۳).

اما سیاست در بدترین وجه خود به سر می برد دولت عباسی اندک اندک به ضعف می گرایید و دولت ها و حکومت های محلی دعوی استقلال داشتند و فتنه ها و آشوب ها شدت گرفته بود و سراسر بلاد اسلامی دستخوش یک سری توطئه و دسیسه شده بود، در این میان اوضاع اقتصادی و اجتماعی نیز، آشفته و نا آرام بود و فقر و گرسنگی در میان مردم افزایش یافته بود (همان، ۱۷۴، ۱۶۵).

معری اوضاع بد زمانه خود را این گونه به تصویر می کشد:

مُلُّ الْمَقَامِ فَكَمْ أَعَاشِرُ أُمَّةً أَمَرْتُ بِغَيْرِ صَلَاحِهَا أَمْرًا

ظَلَمُوا الرِّعِيَةَ وَاسْتَجَازُوا كَيْدَهَا فَعَدَدُوا مَصَالِحَ هَا وَهُمْ أَجْرَاؤُهَا

«از این اقامتگاه بیزار شدم تا به چند با مردمی معاشرت کنم که امرای آنها خلاف مصالحشان حکم می کنند.

بر مردم ستم روا داشتند و فریفتن آنها را مجاز شمردند و مصالح آنان را نادیده گرفتند حال آن که جیره خوار آنان هستند» (ضیف، ۳۸۵).

باید روزگار معری را دوره ضعف و تزلزل در عقائد دینی خواند. مردم دین را دستمایه کار خود قرار داده بودند و برای رسیدن به اهداف خود از آن سود می جستند از سویی عالمان دین نقاب ریاکاری و تزویر بر رخ کشیده بودند و از دین برای افزایش نفوذ خود و فزونی مال و مکتب بهره می بردند در این میان معری بر می خیزد و ندا در می دهد:

أَفَيْقُوا أَفَيْقُوا يَا غَوَاةَ فَإِنَّمَا دَبَانَاتُكُمْ مَكْرٌ مِنَ الْقُدَمَاءِ

«ای گمراهان بیدار شوید، که دین شما جز مکر و نیرنگ چیزی نخواهد بود» (الیاژی، ۱۸۹، ۱۹۲).

در این هنگام است که او نسبت به دنیا و مردمانش به خشم می آید و بر آنها می شورد و آنها را به باد انتقاد می گیرد. این گونه است که نهال بدبینی که با نابینایی در ضمیر او ریشه دوانده بود درچنین شرایطی رشد و نمو می یابد و بارور می شود و به عنوان مضمون اصلی اشعارش جلوه می کند.

۱- ۲ اوضاع سیاسی و اجتماعی و دینی زمانه عمر خیام:

حکیم عمر خیام نیشابوری که در قرن پنجم جز ادیبان نام آور و دانشمندان پارسی گوی است و دارای فکری نو و شعری زیبا که برآمده از فرهنگ و تمدن ایرانی است و متاثر از تشاوم و اعتراض های گزنده نسبت به اوضاع زمانه اش، و چون میان او و همتایش ابوالعلا تقارب

عصری و تقارن فکری دیده می شود برآن شدیم تا آثار شعری هر دو را به نقد و تحلیل کشانیم.

او به عنوان ایرانی شاهد قضایای تلخ زندگی هم وطنانش بود که در میان آتش تفرقه و فتنه و فقر فلاکت شدید از یک طرف و ظلم حاکمان و استبداد آنان از طرفی دیگر فضایی تیره و گل آلود بر چهره اندیشه و بیان ایجاد کرده بود.

از سویی نیز محیط سیاسی نیز آلوده به قشری گری و تعصب بود و امرای سلجوقی غرق در باتلاق شهوت شده بودند و برای پیشبرد اهداف خود در فریفتن مردمان عامی می کوشیدند. در این میان تعصب پیشگان، فلاسفه و اندیشمندی چون خیام را کافر و زندیق قلمداد می کردند و کسوت عالمان دینی را بر تن نموده بودند و دین را با تجلیات و قشری گری در آمیخته و به اشاعه آن در میان مردم می پرداختند (چاوشی، ۱۰، ۱۶، شجره، ۸۴، ۸۷).

هم چنان که خیام خود به این موضوع اشاره می کند و می گوید: «از اهل علم فقط عده کمی مبتلا به هزاران رنج و محنت باقی مانده که پیوسته در اندیشه آنند که غفلت های زمان را فرصت جسته و به تحقیق در علم و استوار کردن آن بپردازند و بیشتر عالم نمایان زمان ما حق را جامه باطل می پوشند و گامی از حد خود نمایی فراتر می نهند و آن چه را هم که می دانند جز در راه اغراض مادی پست به کار نمی برند و اگر ببینند که کسی در جستن حقیقت برگزیدن راستی را وجه همت خود ساخته و در ترک دروغ و خود نمایی جهد وسیعی دارد او را خوار می شمردند و تمسخر می کنند» (مصاحب، ۱۷).

در چنین زمانه پر آشوب و تنگ نظری است که خیام در همه چیز شک می کند و جامه بد بینی بر تن می کند و اندیشه ها و آرا فلسفی خود را در قالب فلسفه می ریزد و آن را هم نشین لحظه های تنهایی خود می کند ترانه هایی که در نهایت لطف و شور می سراید و تأثرات و آلام جانسوز خود را در آن منعکس می کند و بد بینی و شکوه از زمانه را جان مایه اصلی ترانه هایش قرار می دهد.

۱ - ۳ عوامل روحی و روانی:

از جمله عوامل هم گرایی میان ابو العلام و خیام اندیشه ها و تفکرات مشابه و نزدیکشان می باشد چرا که هر دو با روحی گرفته و خاطری فسرده و غمبار به زندگی می نگرند و به زهد و کناره گیری از مردم می اندیشند و دنیا را محنتکده ای آکنده از اندوه و هراس می دانند و پشت به زندگی پر جاه و مقام کرده و لحظه های زندگی را به اندیشه و تفکر

در اسرار جهان می گذرانند و به زندگی ساده و بی آرایش خو کرده و تا پایان زندگی تن به ازدواج نمی نهند تا آن جا که مکتب فلسفی آن دو در مورد زندگی بر یک پایه استوار است مکتبی که ابو العلا از آن به عنوان انزوا و گوشه نشینی یاد می کند و پیر نیشابور به کوشش برای لذت بردن از خوشی ها توجیه نموده است (شجره، ۸۷، ۸۴).

۲. مضامین مشترک اشعار ابو العلا و خیام:

سوالی که در این جا به ذهن متبادر می شود این است که آیا خیام با اشعار ابوالعلا آشنا بوده و اشعار او را می خوانده است یا نه؟ در پاسخ باید گفت: بدون شک خیام اشعار ابو العلا را خوانده و حتی هم چنان که بیهقی تاریخ نویس مشهور ایرانی نیز بدان اشاره می کند، پاره ای از ابیات او را از بر کرده و فلسفه و افکار او را در ترانه های خود گنجانده است به گونه ای که اگر از دیدگاه ادبیات تطبیقی وارد شویم به وجوه مشترک بسیاری در جهان بینی آن دو خواهیم رسید این مطلب چندان دور از انتظار نیست چرا که خیام عربی می دانسته و به این زبان کتابها نوشته و شعرها سروده است (شایگان، ۱۰۰، ۱۰۲ و فروخ، ۲۸۶، ۲۸۷).

البته از نظر نباید پنهان داشت که وجوه اشتراک میان خیام و ابو العلا تنها به تاثیر پذیری خیام از این شاعر عرب سرای روشن دل باز نمی گردد بلکه هم چنان که گذشت اوضاع سیاسی و اجتماعی و فرهنگی و ویژگی های مشترک شخصیتی در هم سایی مضامین شعری آن دو سهم بسزایی داشته است.

در این قسمت از مقاله، سعی بر آن داشته ایم که مضامین مشترک این دو شاعر گران قدر ادب پارسی و عربی بازگو شود.

۲- ۱ بد بینی:

یکی از موضوعات برجسته ادب فارسی و عربی، بد بینی و نقطه مقابل آن خوش بینی است؛ موضوعی که سابقه آن به گذشته ای دور باز می گردد، آن جا که شاعر از یک سو با رنج ها و آلام بسیار و از سوی دیگر با خوشی ها و عشرت ها روبرو می شد و برآن برمی آمد تا تأثرات خود را در قالب شعر منعکس کند و از این طریق، مخاطب خود را با خود همراه کند.

ادب عربی از کامیابی ها و ناکامی های شاعر که در شعر به تصویر کشیده، به تفاؤل و تشاؤم تعبیر کرده است و از جمله شاعرانی که مبنای زندگی را بر سرخوشی و لذت بنا نهاده، طرفه بن عبد است که

زندگی را در باده پیمایی و کام یابی از زن زیبا رو در روز ابری خلاصه کرده است:

وَتَقْصِيرُ يَوْمِ الدَّجْنِ وَالذَّجْنُ مُعْجَبٌ بَبَهْكِنَةٍ تَحْتَ الْخَبَاءِ الْمُعَمَّدِ

(ترجانی زاده، ۷۸)

واژ شاعران نام آشنایی که در زندگی جز رنج و اندوه چیزی نمی بینند، ابن الرومی است که این گونه اندوه خود را به تصویر می کشد:

لِمَا تُؤَذِّنُ الدُّنْيَا بِهِ مِنْ صُرُوفِهَا يَكُونُ بُكَاءُ الطِّفْلِ سَاعَةً يُؤَلَّدُ

(شامی، ۵۳)

«گریه کودک در لحظه ولادت از آن روست که دنیا حوادث خود را اعلام می کند».

اما در تحلیل های تطبیقی چنانچه فضای بحث پیش آید می توان به گونه ای علمی میان دو شاعر یا نویسنده مقایسه ادبی نمود، از جمله می توان از تحلیل تطبیقی ابو العلاء و خیام که هم چون دو ستاره در آسمان ادب عربی و فارسی می درخشند نام برد.

یکی از مضامین اصلی ترانه های خیام و اشعار ابو العلاء، بد بینی است. تقریباً هر دو شاعر از این زندگانی ملامت اندوه و حزن به ستوه آمده اند ولی دوائی که برای درمان این درد انتخاب کرده اند یکسان نیست ابو العلاء غرق در دریای بدبینیست و برای نجات از آن چاره ای جز مرگ نمی انگارد و آن را به سان نوش دارویی می داند که آدمی را از سختی های زندگی می رها کند:

أَمَّا حَيَاتِي فَمَا لِي عِنْدَهَا فَرْجٌ فَلَيْتَ شِعْرِي عَنِ مَوْتِي إِذَا قَدُمَا

(المعری، لزوم ما لا يلزم، ۱: ۴۸۱)

«در زندگی خویش، فرج و گشایشی نمی بینم ای کاش می دانستم چه زمانی مرگم فرا می رسد».

و یا در جایی دیگر می گوید:

حَيَاتِي تَعْدِيْبٌ وَمَوْتِي رَاحَةٌ وَكُلُّ ابْنِ أُنْثَى فِي الثَّرَابِ سَجِيْنٌ

(ضیف، ۳۸۸)

«زندگی ام، سراسر، شکنجه ورنج است و مرگ مایه راحتی و آرامش من است و هر انسانی در نهایت، زندانی خاک می شود».

در این بیت می بینیم که ابو العلاء بر آن می آید که از این عالم تاریک و ظلمانی به در آید و از درد ها و رنج هایش لحظه ای بیاساید، پس مرگ را به عنوان بهترین گزینه انتخاب می کند. و از سویی نیز در

پی آن می کوشد که به مخاطب خود بفهماند که، تنها مرگ است که می تواند به نا بسامانی ها خاتمه دهد و آرامش واقعی را برای او به ارمغان آورد پس لازم می آید که انسان از پنجره جدیدی به مرگ بنگرد و از آن نهراسد و برای آمدنش به انتظار نشیند و لحظه ها را یکی پس از دیگری شماره کند و مرگ را دروازه ای به سوی یک زندگی راحت و فارغ از هر گونه رنج و درد دنیوی بداند.

ابو العلاء هستی را بر پایه بد بینی و تباهی بنا می کند و زندگی را بخشش نا بجایی می داند و پدر را نا سزا می گوید و او را به جنایتی که در حق او روا داشته متهم می کند و از این رو بر دنیا و مردمانش می شورد چرا که در چشمانش نمودی ابلهانه دارد (چاوشی ۱۴، ۱۲).
و حتی بد بینی او به آن جا می رسد که آدم و حوا را هم نکوهش می کند:

إِنْ مَارَتْ النَّاسَ أَخْلَاقٌ يُعَاشُ بِهَا فَإِنَّهُمْ عِنْدَ سُوءِ الطَّبَعِ أَسْوَاءُ
أَوْ كَانَ كُلُّ بَنِي حَوَاءَ يُشْبِهُنِي فَيَسَّ مَا وُلِدَتْ لِلنَّاسِ حَوَاءُ

(ضیف، ۳۸۶)

«هر چند که اخلاق، مردمان را از هم متمایز می کند اما همگی در بد سرشتی همسان و برابرند.

و اگر همه فرزندان حواء نظیر من باشند پس چه بد هستند فرزندان که حواء برای مردمان زاده است».

شایسته است دلیل آن همه بد بینی را در عقده های روانی وی که ناشی از نا بینایی اوست جست و جو کرد هر چند فساد اوضاع سیاسی و اجتماعی و مرگ خویشان به خصوص مادرش و حسادت حسد و رزان و دشمنان ، در شکل گیری روحیه بد بینی در او، بی تأثیر نبوده است.

هم چنان که دکتر شوقی ضیف به این مهم، اشاره می کند و می گوید: چنان چه عصر عباسی دوم را بررسی کنیم که چه رنجها بر مردم آن روزگار وارد شده به شاعرانی چون ابن الرومی و ابو العلاء حق می دهیم که در شعر به بد بینی روی آورند (ضیف، دراسات فی الشعر العربی القدیم، ۱۰۷).

لیک چه نیکو می بود اگر ابو العلاء رضایت و تسلیم، پیشه خود می ساخت و در سایه سار آرامش و قناعت می غنود و خود را در دخمه تاریک بد بینی نمی افکند و سر نزاع با مردم و زمانه را باز نمی کرد.

اما خیام در بد بینی در جایگاهی فرو تر از معری جای می گیرد هر چند او نیز بد بین است لیکن نه آن قدر که پدرش را جنایت کار بنامد

و تداوم نسل را هم چون ابو العلامذمت کند، هر چند خیام نیز از
گام نهادن بر روی این کره خاکی شادمان نیست:
افلاک که جز غم نیفزایند دگر نهند بجا تا
نربایند دگر
نا آمدگان اگر بدانند که ما
از دهر چه
می کشیم نایند دگر

(خیام، ۱۱۲)

اما هم چون ابو العلام خود را در برزخی از آلام ومصایب ونگون ساری
نمی افکند و زندگی را سراسر شر و بدی نمی انگارد بلکه می کوشد از
فرصت ها نهایت استفاده را ببرد و پینجره زندگی را به سوی جهانی
سراسر لذت و خوشی بگشاید و با زیبایی های گیتی هم آغوش شود و از
زندگی و لحظه های زیبایش کام ستاند و از کنار گل بودن، قبل از آن
که به گل نشیند و رخ در خاک کشد بهره ها برد و مخاطب خود را که غم
ایام او را فسرده خاطر کرده و خطوط یأس و ناامیدی بر چهره اش
کشانده با خود همراه کند و واقعیت جهان را آن گونه که خود به آن
پی برده، به او بنمایاند:

ساقی گل و سبزه بس طربناک شدست دریاب که هفته
دگر خاک شدست
می نوش و گلی بچین که تا در نگری گل خاک شدست و سبزه
خاشاک شدست

(خیام، ۵۵)

و این گونه است که حتی بر سپری شدن ایام جوانی آه از نهاد بر می
آورد:
افسوس که نامه جوانی طی شد وین تازه بهار شادمانی
طی شد
آن مرغ طرب که نام او بود شباب فریاد ندانیم کی آمد
کی شد

(خیام، ۷۸)

خیام با آن که در پی آن است که خاطر فسرده خود را با تماشای
زیبایی های هستی تسلی بخشد لیک، روح بدبینی بر او چیره می شود:
بردار پیاله و سبو ای دل جو —
زار و لب جو
کاین چرخ بسی قد بتان مهر و صد بار پیاله کرد و صد
بار سبو

(خیام، ۱۵۴)

بدبینی خیام را نباید در زندگی شخصی بلکه در اوضاع نابسامان زمانه او جست وجو کرد چرا که او با دیدن اوضاع روز گارش است که ناامید و مایوس می شود گوشه ای اختیار میکند و دنیا را بی وفا و عاری از هر گونه عدالت و آزادی معرفی می کند (شایگان، ۱۰۳، ۱۰۲).

اما بدبینی ورنج و اندوه او باعث نمی شود که هم چون معری، دست روی دست گذارد و برای بهبود جامعه از هر گونه اصلاحی شانه خالی کند بلکه علیه جامعه خود عصیان می کند و در پی آن بر می آید که مردم را از خواب غفلت بیدار کند و در این راه از هیچ کوششی دریغ نمی ورزد اما چون نقشه هایش را نقش بر آب می بیند این تصور در او نقش می گیرد که:

ما لعبتگانیم و فلک لعبت باز
آورد وچو رفتیم نیاوردی باز
یک چند در این بساط بازی کردیم
رفتیم به صندوق عدم یک
یک باز

(چاوشی، ۲۰)

هر چند تفاوت هایی در این باره میان ابو العلام و خیام وجود دارد و خیام هم چون ابو العلام راه افراط در پیش نگرفته است اما می توان لا به لای ترانه های خیام، رد پای از اندیشه ها و تفکرات ابو العلام را یافت. از آن جمله:

هر دو به تلخی زندگی و کام نگرفتن از آن اشاره دارند:

امروز که نوبت جوانی من است
می نوشم از آن که کامرانی من است
عیش مکنید گر چه تلخست خوش است
تلخ است از آن که زندگانی من است

(خیام،

۳۲)

با نیم نگاهی به ترانه خیام، می توان دریافت که وی با نگاه محض متخیلانه خود به لحظاتی تن در داده و تسلیم جبری نگری درونی شده است که گویا اگر جام شراب را در جوانی ننوشد، به آن خوش بختی که در ذهن خود می پروراند، دست پیدا نخواهد کرد. باید گفت که شاعر سعی بر آن دارد تا بدبینی و خوش بینی را در هم آمیزد و حاصل این آمیزش را در قالب شعر به مخاطب خود، منتقل کند.

أأخشی عذابَ اللَّهِ وَاللَّهُ عَادِلٌ وَقَدْ عِشْتُ عِيشَ الْمُسْتَضَامِ الْمُعَذَّبِ؟

(المعری، لزوم ما

لايلزم، ۱: ۱۴۱)

«آیا از عذاب الهی، ترس به دل راه دهم، حال که خداوند عادل است و من چون مظلوم در عذاب ورنج زیسته ام».

شاعر در این بیت به باور های دینی خود از جمله معاد و عدل الهی اشاره می کند و می خواهد رنگی از حکمت بر شعر خود بپاشد بنابراین نمی توان، این بیت را بدبینی محض دانست.

و یا آن جا که هر دو از روزگار شکوه سر می دهند و فریاد بر می آورند:

ای چرخ فلک خرابی از کینه توست
دیرینه توست
ای خاک اگر سینه تو بشکافند
بس گوهر قیمتی که
در سینه توست

(خیام، ۳۳)

زَمَانٌ يُحَاطِبُ أَبْنَاءَهُ
جَهَاراً وَقَدْ جَهَلُوا مَا عَنَى
يُبدِلُ بِالْيُسْرِ إِعْدَامَهُ
وَتَهْدِيهِمْ أَحْدَاثَهُ مَا بَنَى

(المعری، لزوم ما لا يلزم، ۱:

۸۲)

«روزگار آشکارا فرزندان را خطاب قرار می دهد، در حالی که از مقصود روزگار بی خبرند.

روزگاری که فقر را به ثروت تبدیل می کند و پیشامدهایش، ساخته ها را در هم می کوبد».

و یا آن جا که از ستم روزگار به ستوه می آیند:

عالم همه محنتست و ایام غم است
گردون همه آفت
است و گیتی ستم است
فی الجملة چو در کار جهان مینگرم
آسوده کسی نیست
وگر هست کم است

(خیام،

۵۶)

عَرَفْتُ سَجَايَا الدَّهْرِ أَمَّا شُرُورُهُ
فَنَقَدْتُ وَأَمَّا خَيْرُهُ فَوُعُودُهُ
إِذَا كَانَتِ الدُّنْيَا كَذَاكَ فَخَلَّهَا
وَلَوْ أَنَّ كُلَّ الطَّالِعَاتِ سَعُودُهُ

(المعری، لزوم ما لايلزم، ۱: ۳۱۳)

«خوی روزگار را شناختم بدی هایش، نقد است و خوبی هایش وعده است.

اگر دنیا این گونه است پس آن را رها کن هر چند که ستاره بخت نیکو باشد».

۲ - ۲ اعتقاد به مکتب ذره :

یکی از بارزترین موضوعاتی که خیام و ابو العلا بدان پرداخته اند جاودانگی جسم ویا همان صراحی وجام است. هر دو بر این باورند که جسم نابود ناشدنی است و خاک ویا کوزه ای که در دست داری روزگاری انسانی بوده است و دوباره به جسم دیگری منتقل می شود و در این جهان خاکی باقی می ماند، به عبارتی به تحول مستمر طبیعت ویا گردش جاودانه ذرات در عالم اعتقاد دارند یعنی همان اصل بقای عناصر که بر اساس آن، عناصر موجود بیشی و کمی نمی پذیرد و تنها تغییر و تبدیل می یابد. از این رو، می بینیم که هر یک چشمی به چرخ فلک دوخته و چشمی به چرخ کوزه گر دارد که خاک ما را گه پیاله و گه جام می کند (قراگزلو، ۸۹، ۹۰ و رشیدی تبریزی، ۴۳).

و از آسمان تعبیر به چرخ نو کهن می کنند یعنی ضمن آن که زیر آسمان هیچ چیز، نو باقی نمی ماند همواره نو زاده می شود، ماده باقی می ماند و تنها صورت ها هستند که تازه می شوند، به عبارتی اشیاء پیرامون ما در ترکیب ها و قالب های مختلف و با اسم های گوناگون جلوه می کنند (قراگزلو، ۱۲۷).

این باور را خیام در رباعیات بسیاری بیان داشته است، که از آن جمله می توان به رباعی زیر اشاره کرد:

در کار گه کوزه گری کردم رای در پایه چرخ دیدم
استاد بپای
میکرد دلیر کوزه را دسته و سر از کله
پادشاه و از دست گدای

(خیام،

۱۷۴)

آیا این همان سخن ابوالعلا نمی باشد آن جا که می گوید:

فَلَا يَمَسُ فَخَّارًا - مِنَ الْفَخْرِ - عَائِدٌ إِلَى غُنْصِرِ الْفَخْرِ لِلنَّفْعِ يَصْرِبُ

لَعَلَّ إِنَاءً مِنْهُ يُصْنَعُ مَرَّةً فَيَأْكُلُ فِيهِ مَنْ أَرَادَ وَ يَشْرِبُ

وَيُحْمَلُ مِنْ أَرْضِ الْأُخْرَى وَمَا دَرَى فَوَاهَا لَهُ بَعْدَ الْبَلَى يَتَغَرَّبُ

(المعری، لزوم ما

لايلزم، ۱: ۸۷)

«چه بسا مردمان متکبری که خاک شدند و کوزه گران، گل آنان را برای ساختن ظرف زیر لگد گرفتند. شاید ظرفی که از خاک آنان درست می شود برای خوردن و آشامیدن مورد استفاده دیگران واقع شود. این ظرف ها از شهری به شهر دیگر برده می شود، وای بر آنها که پس از خاک شدن به غربت هم دچار می شوند». واز سویی، از مخاطب خود می خواهند که بر خاک آهسته قدم بگذارد چرا که این خاک روزی انسانی هم چو تو بوده است: هر سبزه که بر کنار جویی رسته است گویی زلب فرشته خویی رسته است پا بر سبزه تا به خواری ننهی کان سبزه ز خاک لاله روی رسته است (خیام،

(۶۶)

و در این باره، معری می گوید:

خَفِّفِ الوَطءَ مَا أَظُنُّ أَدِيمَ الـ
أَرْضِ إِلَّا مِنْ هَذِهِ الأَجْسَادِ
قَبِيحُ بِنَا، وَإِنْ قَدُمُ العِه
دُ، هَوَانُ الآبَاءِ والأَجْدَادِ

(المعری، سقط الزند، ۷)

«بر زمین آرام قدم بگذار که پوست زمین را چیزی جز جسد مردگان نمی پندارم. تحقیر پدران و نیاکان، با گذر زمان بر ما زشت و ناپسند است».

۲ - ۳ حیرت در آفرینش:

خیام و ابو العلا، هر یک چون خود را از گشودن راز آفرینش ناتوان می یابد و عقل را از درک هستی قاصر می بیند، بنابراین این در دانستن اسرار هستی و اسباب خلقت حیران می ماند و در پیشگاه الهی سر تسلیم و خشوع فرود می آورد:

هر چند رنگ و روی زیباست مرا
چون لاله سرخ چون سرو
والاست مرا
معلوم نشد که در طربخانه خاک
نقش ازل بهر چه
آراست مرا

اللَّهُ صَوَّرَنِي وَأَلَسْتُ بِعَالِمٍ

لِمَ ذَاكَ سُبْحَانَ الْقَدِيرِ الْوَاحِدِ

(خیام،

(المعری، لزوم ما لا یلزم،

(۳۹۳:۱)

«پروردگارم مرا بیافرید اما نمی دانم از چه رو، آن قادر یکتا مرا آفرید».

ویا آن جا که خیام در اثر مرگ اندیشی و کوته بودن عمر، سهم عقل را در شناخت جهان واسرار آن، جز یافتن فسانه و افسون نمی داند:

در پرده اسرار کسی را ره نیست

زین

تعبیه جان هیچ کس آگه نیست

جز در دل خاک هیچ منزلگه نیست

می خور که چنین

فسانه ها کوته نیست

(خیام، ۴۶)

هم چنان که ابو العلاء، این موضوع را این گونه بر زبان شعر جاری می سازد که:

بُرَيْثٌ لِلْأَمْرِ لَمْ أَعْرِفْ حَقَائِقَهُ

فَلَيْتَنِي مِنْ حِسَابِ اللَّهِ بُرَيْثٌ

(المعری، لزوم ما لا یلزم،

(۱۹۸:۱)

«برای چیزی آفریده شده ام که نمی دانم پس ای کاش از باز خواست الهی نیز رهانیده می شدم».

و در همین باب خیام می گوید:

آوردم باضطرارم اول بوجود

جز حیرتم از حیات چیزی نفزود

رفتیم باکراه و ندانیم چه بود

زین آمدن و ماندن و رفتن

مقصود

(خیام، ۷۶)

ومعری چنین می سراید:

خُلِقْنَا لِشَيْءٍ غَيْرِ بَادٍ وَإِنَّمَا

نَعِيشُ قَلِيلًا ثُمَّ يُدْرِكُنَا الْهَلَكُ

(المعری، لزوم ما لا یلزم،

(۲۱۴:۲)

«برای دلیل نامشخصی آفریده شدیم به راستی که مدت کوتاهی در این دنیا زندگی می کنیم و سپس مرگ ما را در می یابد».

در این بیت، شاعر با فراموش کردن هدف خلقت دچار بدبینی گشته و به دیار نیستی رفتن را برای آیندگان به تصویر کشانده؛ البته ما این شعر را از اندیشه های گذرای ابوالعلا می دانیم نه اعتقادات راسخ او.

باید دانست که حیرت در آفرینش، ناله ای نیست که تنها از گلو ی خیم ویا ابوالعلا بیرون آمده باشد بلکه هر کس در امور عالم به فکر فرو رود، این سوال به ذهن او خطور می کند که حقیقت جهان چیست؟ ویا برای چه پا بر این کره خاکی نهاده ایم وچرا می رویم و رخت از این عالم بر می بندیم و عاقبت کار ما چه می شود؟ وچون به پاسخی نمی رسد اعتراف می کند که از درک معمای هستی قاصر و ناتوان بوده است. البته حیرت در خلقت یکی از موضوعاتی است که اهل مذاهب و فرق مختلف به آن پرداخته و به جهل و نادانی خود در درک آن اقرار کرده اند تا آن جا که پیامبر نیز به این مهم، تأکید می کند و می فرماید: «ما عرفناک حق معرفتک» وخواجه حافظ شیرازی می سراید:

عیان نشد که چرا آمدم کجا بودم
دریغ و درد که غافل
ز کار خویشتم
(فروغی و غنی، ۱۲۰-۱۲۵).

واین حکایت چه نیکوست، که خیم در واپسین لحظه های عمر خود به سجده رفته و بر زبان رانده: خدایا من به قدر توانم تو را شناختم پس بیامرز مرا زیرا معرفت من تنها وسیله من بود به تو (قرا گزلو، ۱۰۷).

۲-۴ عقل گرایی:

ابو العلا وخیام هر دو سرشتی عقل گرایانه داشته اند و اندیشه و خرد را ارج می نهادند و از خردورزان زمانه خود به شمار می آمدند خرد ورزانی که، از یاد گیری علوم زمانه خود هیچ فرو گذار نمی کردند و عقل را راهبر مسیر زندگی قلمداد می کردند و بر تکیه بر آن پافشاری می نمودند هر چند در این مسیر با موانع زیادی روبرو می شدند و از آن جمله می توان مخالفت کوتاه فکran و تعصب ورزان را نام برد (چاوشی، ۲، ۳، فروغ، ۱۷۸، ۱۷۹، الیازجی، ۵۴۳، ۵۴۵).

البته از نظر نباید پنهان داشت که آثار هنری افراد نمی تواند نمودار کامل اندیشه و طرز تفکر آنها باشد. لیک شکی در آن نیست که هر دو عقل گرا بوده و دعوت به خرد ورزی می کردند هم چنان که از لا به لای اشعارشان می توان به این حقیقت پی برد:

هر کو رقی ز عقل در دل بنگاشت
یک لحظه ز عمر خویش ضایع نگذاشت

یا در طلب رضای ایزد کوشید
یا راحت خود گزید
وساغر برداشت

(خیام، ۶۶)

تَفَكَّرَ فَقَدْ حَارَ هَذَا الدَّلِيلُ
وَمَا يَكْشِفُ النَّهَجَ إِلَّا الْفِكْرُ

(المعری، لزوم ما لا يلزم، ۱: ۶۱۶)

«اندیشه کن که رهنما، حیران مانده است چرا که تنها اندیشه است که راه را می نمایاند».

همان گونه که می بینیم یکی از پیام های مهم هر دو شاعر، سفارش به عقل و عقل گرایی است چرا که لازم است انسان خداگرا، متفکر اندیشمند و متکی بر حکمت های نظری و عملی باشد که از اندیشه و عقل او صادر می شود.

ویا:

با مردم پاک و اهل و عاقل آمیز
وز نا هلان هزار
فرسنگ گریز

ار زهر دهد ترا خردمند بنوش
ور نوش رسد زدست نا
اهل بریز

(خیام، ۱۱۹)

سَاتَّبِعُ مَنْ يَدْعُو إِلَى الْخَيْرِ جَاهِدًا
وَأَرْحَلُ عَنْهَا مَا أَمَامِي سِوَى عَقْلِي

(المعری، لزوم ما لا يلزم، ۲: ۳۰۰)

«از هر آن کس که مرا به خوبی ها رهنمون سازد، پیروی می کنم و از هر آن چه در پیش دارم جز خرد و اندیشه، در می گذرم».

اما آن گاه که با کوه اندیشی تنگ نظران زمانه خود که بر عقل و اندیشه می تاختند و با سوء ظن به اندیشمندان می نگریستند و در متهم کردن آنها، از هیچ کوشش دریغ نمی کردند، روبرو می شدند، این گونه بر زبان جاری می ساختند:

هر راز که اندر دل دانا باشد
باید که
نهفته تر ز عنقا باشد

کاندر صدف از نهفتگی گردد در
هر قطره که راز دل
دریا باشد

(خیام ، ۱۷۸)

وَلَمَّا رَأَيْتُ الْجَهْلَ فِي النَّاسِ فَانِيئاً
تَجَاهَلْتُ حَتَّى ظُنَّ أَنِّي جَاهِلٌ

(المعري، سقط الزند، ۱۹۴)

«آن گاه که دیدم جهالت و نادانی در میان مردمان رواج یافته، تظاهر به نادانی کردم تا آن جا که پنداشتند من نادانم».

به رغم آن که هر دو بر عنصر عقل تکیه می کنند و آن را راهنمای خود در مسیر کشف مجهولات زندگی، می دانند ، اعتراف می کنند که عقل از درک خدا و مسائل ما و رائی - هم چنان که گذشت - نا توان است و شناخت خدا آن گونه که در خور ذات اقدس اوست برای بشر امکان ندارد و گاه عقل ناگزیر می شود در مسیر رسیدن به یقین، پشت دیوارهای حدس و گمان توقف کند و سر تسلیم فرود آورد:

کنه خرد در خور اثبات تو نیست
و اندیشه من بجز
مناجات تو نیست

من ذات تو را بواجبی کی دانم
داننده ذات تو به
جز ذات تو نیست

(خیام،

۱۶۲)

وَلَيْسَ لَنَا عِلْمٌ بِسِرِّ إِلَهِنَا
فَهَلْ عَلِمْتَهُ الشَّمْسُ أَوْ شَعْرُ الْقَمَرِ

(المعري، لزوم ما لا يلزم، ۱: ۴۷۲)

«ما از سر الهی چیزی ندانیم، آیا خورشید و ستاره او را درک کردند و به کنه او پی بردند»

۲- ۵- زندگی و مرگ:

زمانی که اشعار ابو العلا را از نظر می گذرانیم، در می یابیم که هر گاه وی از زندگی سخن می گوید، واژه مرگ را چاشنی آن می کند به گونه ای که به ندرت می توان قصیده ای را یافت که ابو العلا در کنار زندگی از مرگ سخن نرانده باشد و از آن یاد نکرده باشد. هم چنان که بر این باور است که، خردمند فرزانه، آن کسی است که مرگ را بر زندگی و آلامش ترجیح دهد و خویشتن خویش را برای رویارویی هر چه زود تر مرگ آماده کند و با آغوش باز با آن دیدار کند:

فَمَا لِي أَخَافُ طَرِيقَ الرَّدَى
وَذَلِكَ خَيْرٌ طَرِيقِ سُلُكٍ

(المعری، لزوم ما لا یلزم،

۲: ۲۸۷)

«مرا چه شده که از مرگ بهراسم؟ حال که آن بهترین راههاست».
و در جایی دیگر، مرگ را نعمتی بزرگ می داند که خداوند آن را به
بندگان خود ارزانی داشته است:

وَمِنَ الْيَمِينِ لِلْفَتَى أَنْ يَجِيءَ آلُ
مَوْتٌ يَسْعَى إِلَيْهِ سَعِيًّا سَرِيحًا

(المعری، لزوم ما لا یلزم،

۱: ۲۲۰)

«از خوش بختی آدمی آن است که مرگ زود با او دیدار کند».
و مرگ را به سان بارویی می انگارد که دروازه اش، قبر است:

وَذَاكَ أَمْنٌ حَصِينٌ
يُصِيرُ الْقَبْرَ دَرَبَهُ

(المعری، لزوم ما لا یلزم، ۱: ۱۵۵)

«مرگ باروی مستحکمی می ماند که دروازه اش قبر، نام دارد».
و در نهایت زندگی را سلسله ای پیوسته از دردها می داند که درمانی
به جز مرگ ندارد و آدمی تنها با نوشیدن جام مرگ می تواند به آرامش
حقیقی دست یابد:

وَمَا الْعَيْشُ إِلَّا عِلَّةٌ بَرُّهَا الرَّدَى
فَخَلَّ سَبِيلِي أَنْصَرِفَ لَطِيَّاتِي

(المعری، لزوم ما لا یلزم، ۱: ۲۰۰)

«زندگی چیزی جز بیماری نیست و درمانی به جز مرگ ندارد، پس مرا
وگذار تا به نیازهایم بپردازم».

خیام نیز به سان ابو العلاء، از مرگ بسیار سخن ها دارد و از زندگی
سراسر اندوه می نالد و هم چو او، در باب تنگناها و بدبختی های شفقت
انگیز انسان، بسیار تأمل می کند:

ای چرخ دلم همیشه غمناک کنی
پیراهن خوشدلی من
چاک کنی

بادی که بمن وزد تو آتش کنیش
آبی که خورم در

دهنم خاک کنی

(خیام، ۱۶۳)

و چنان از مرگ جوانان خوش اندام و نگاران خورشید رو، متأثر می شود
که گویی عزیزانی از زن و فرزند و یا محبوبان و یاران داشته که داغ
مرگ خود را بر دل او نگاشته اند:

آن کس که زمین و چرخ و افلاک نهاد
بس داغ که او بر دل
غمناک نهاد
بسیار لب چو لعل و زلفین چو مشک
در طبل زمین
وحقه خاک نهاد

(خیام، ۷۴)

هم چنین خیام ناپایداری ایام را اصل بنیادین جهان می داند
وستون های زندگی را بر مرگ بنا می کند چرا که بر این باور است
که بدون توجه به مرگ هرگز نمی توان به زندگی و واقعیت های درونی
آن پی برد. گویی خیام با زبان شعر می خواهد به ما بگوید که چشم
باز کن و دریای خروشان و پرتلاطم مرگ را نظاره کن که چگونه فریاد
گلرویان را در خود خاموش می کند و چگونه عظمت و شکوه پادشاهان را
در هم می شکند:

مرغی دیدم نشسته بر باره طــــوس
در پیش
نهاده کله کیکــــاوس
با کله همی گفت که افسوس افسوس
کو بانگ جرس ها و کجا
ناله کوس

(خیام، ۱۲۴)

و لیک با این تفاوت که هم چو ابوالعلاء، مرگ اندیشی او نه به مرگ
بلکه به زندگی می انجامد و بر این باور است، اکنون که در مقابل
هجوم مرگ راهی برای نجات باقی نمانده و ذره ذره ی زمین فسرده و مرگ
آلود است؛ پس چه نیکوست که آدمی از لحظه لحظه زندگی نهایت
استفاده را ببرد و غم دیروز و فردا را نخورد:

از دی که گذشت هیچ از او یاد مکن
فردا که
نیامدست فریــــاد مکن
بر نامــــده و گذشته بنیــــاد مکن
حالی خوش
باش و عمر بر باد مکن

(خیام، ۱۴۹)

۲ - ۶ اصلاح جامعه:

انحطاط اخلاقی یکی از نمود های بارز اجتماعی در زمانه خیام و ابو
العلا به شمار می آید تا آن جا که هر یک به نوبه خود در پی آن است
که به اصلاح مردم بپردازد و رذائل اخلاقی را در شعر خود گاه به صورت
جد و گاه طنز به تصویر کشد و مردم را در مسیر درست زندگی به حرکت
آورد و نجات بخش آنها از بیراهه های زندگی باشد.

از این رو در این بخش از مقاله سعی بر آن است که گوشه چشمی به اندیشه های اصلاح گرایانه آنها داشته باشیم.

۶- ۱ خیانت نکردن و وفا داری به یکدیگر:

از من رمقی به سعی ساقی مانده است
وز صحبت خلق بی وفایی مانده است

از باد دوشین قدحی بیش نماند
از عمر ندانم که چه باقی مانده است

(خیام، ۲۹)

حکیم عمر خیام، در این ترانه سعی بر آن دارد که ما را به سمتی از زندگی سوق دهد تا هم چون کسانی نباشیم که عمری را در کنار دوستان بی وفا گذرانده اند و نتوانسته اند، آن گونه که می خواهند از زندگی خود کام گیرند. پس باید چاره اندیشید و از اندک عمری که باقی مانده است نهایت استفاده را داشته باشیم.

كُلُّ مَنْ فَوْقَ النَّرَى خَائِنٌ حَتَّىٰ عُذُولُ الْمِصْرِ مِثْلُ اللُّصُوفِ

(المعری، لزوم ما لایلزم،

۲: ۸۸)

«هر آن کس که بر روی زمین است خائن است؛ حتی عدالت پیشگان مصر نیز دزدند».

چنان که می بینیم، آن چنان شبخ بدبینی بر ابوالعلا سایه افکنده که جز سیاهی در این دنیا، رنگی دیگر نمی شناسد و تا به آن جا می رسد که همه انسان ها را متهم به ریا و نفاق می کند و بر آن ها خشم می گیرد و بر نوع بشر می شورد و بر این نکته تاکید می کند که انسان سرشتی ریا کارانه دارد.

۲-۲ فاش نکردن راز و محرم اسرار دیگران بودن:

راز از همه ناکسان نهان باید داشت
واسرار، نهان ز ابلهان باید داشت

بنگر که به جای مردمان می چکنی
چشم از همه مردمان همان
باید داشت

(خیام، ۵۲)

تَلَقَّى الْفَتَى كَالرَّيْحِ إِنْ أَوْدَعَتْهُ سِرًّا أُذْبِعَ فَصَارَ كَالْمِزْمَارِ

(المعری، لزوم ما لا يلزم، ۳۹:

(۲)

«آدمی را چون باد می بینی که اگر رازی را به بسپاری هم چو نی، آن را در همه جا پخش خواهد کرد».

ابوالعلا در این بیت، به سان خیام به انتقاد از زمانه می پردازد و می گوید مردمانی که راز انسان را بر ملا می کنند نباید بدان ها تکیه کرد، چرا که هم چو باد، هر چه را در خود جمع کرده اند پخش می کنند بی آن که به سرانجام آن بیاندیشند. البته از نظر نباید پنهان داشت که این انتقاد را نباید حمل بر بدبینی شاعر کرد بلکه باید دانست هر شاعر وادیب متعهدی هر گاه زمانه و مردمانش را خلاف عدالت و ادب بیند، چهره دژم می کند و از خشم بر آن ها می تازد.

۶- ۳ نهی از ریا کاری و تزویر:
پندی دهمت اگر به من داری گوش از بهر خدا جامه
تزویر می پوش
دنیا همه ساعتی و عمر تو دمی از بهر دمی
عمر ابد را مفروش

(خیام، ۱۲۵)

و در این باره، در یکی از رساله های خود می گوید: «حکیم نمایان عصر ما همه دست اندرکارند که حق را با باطل بیامیزند و جز ریاکاری و تدلیس کاری ندارند. اگر دانش و معرفتی نیز دارند صرف اغراض پست جسمانی می کنند و اگر با انسانی مواجه شوند که در جستجوی حقیقت صادق و راسخ است و روی از باطل بر می گرداند و گرد معرفت فروشی و مردم فریبی نمی گردد او را مرهون و شایسته ی استهزا می دانند. در هر حال به خدا پناه می جویم» (نصر، ۱۴۷).

و ابوالعلا این گونه، مخاطب خود را از ریاکاری باز می دارد:

فَلَا يَغْرُكَ بِشَرِّ مِنْ صَدِيقٍ فَإِنَّ ضَمِيرَهُ إِحْنٌ وَحِبٌّ

(المعری،

لزوم ما لا يلزم، ص ۹۷:۱)

«برحذر باش که شادی دوستت، تو را بفریبد. چرا که درونش، سراسر، کینه و نیرنگ است».

و یا جایی که خیام با بیانی طنزآمیز زنان روسپی را از آن رو که ظاهر و باطنشان یکی است برعابدان دروغین ترجیح می دهد:

شیخی به زن فاحشه گفتا: مستی
هر لحظه به دام
دگری پا بستی

گفتا: شیخا، هر آن چه گویی هستم
اما تو چنان که
می نمایی هستی

(خیام، ۱۷۶)

وآیا این گونه نیست؟ و آیا آن کس که تظاهر به زهد و عبادت می کند
و چهره دین را مخدوش می کند، آیا به جد از آن روسپی روسیاه، روسیاه
تر نمی باشد.

يا ظالِما، عَقَدَ اليَدَيْنِ مُصَلِّياً
مِن دُونِ ظَلَمِكَ يُعَقِّدُ الزُّنارُ
وَحَيُّ أَمْرِكَ شَرٌّ وَسَنارُ
أَتَظُنُّ أَنَّكَ لِلْمَحاسِنِ كاسِبٌ

(المعری، لزوم ما

لا يلزم، ۱: ۴۶۸)

«ای ستمگری که دست بر بسته ای و نماز به پای می داری، در حقیقت،
کمر بندی از ظلم و ستم بر میان بسته ای.

آیا می پنداری که خوبی ها و نیکی ها را کسب کرده در حالی که نهان
خانه درونت سراسر شرارت و خبثت است».

۶-۴ دعوت به قناعت و حرص نوزیدن:

چند از پی حرص و آرز تن فرسوده ای دوست روی گرد جهان

بیهوده

رفتند و رویم و دیگر آیند و روند یکدم بمراد خوبشتن

تا بوده

(خیام، ۱۵۸)

وَكَمْ طَلَبْتُ أُموراً لَسْتُ بِمُدْرِكِها
بارَكَ اللهُ مِنْ أَعْرَاقِ بِالطَّلَبِ

(معری، لزوم ما لا يلزم، ۱: ۱۵۰)

«چه بسیار در جستجوی چیزهایی هستی که بدان دست پیدا نخواهی کرد.
آفرین بر آن خدایی باد که تو را بر خواستن و طلب کردن تحریک کرد».

ویا:

قانع به یک استخوان چو کرکس بودن به زان که طفیل

خوان ناکس بودن

با نان جوین خویش حقا که به است کآلوده

بپالوده هـر خس بودن

(خیام، ۱۴۹)

إِنَّ اقْتِناعَ النَّفْسِ مِنْ أَحْسَنِ الْغِنَى
كَمَا أَنَّ سَوْءَ الْجِرْصِ مِنْ أَقْبَحِ الْفَقْرِ

(المعری، لزوم ما لا يلزم، ۱: ۵۲۳)

«به درستی که قناعت بهترین ثروت هاست هم چنان که آزمندی و حرص زشت ترین نیازمندی هاست»

۵-۶ دعوت به احسان و نیکی به هم نوع و آزار نرساندن:
تا بتوانی خدمت رنــدان می کــــنن بنیاد نماز
وروزه ویران می کــــنن
بشنو سخن راست زخیام ای دوست می، می خور و ره می زن
واحسان می کن

(خیام، ۱۴۸)

فَإِنْ قَدَرْتَ فَلَا تَفْعَلْ سِوَى حَسَنٍ بَيْنَ الْأَنَامِ وَجَانِبِ كُلِّ مَا قُبْحًا

(المعري، لزوم ما لا يلزم، ۲۹۲:۱)

«اگر می توانی تنها به مردمان، نیکی کن و از زشتی ها بپرهیز».

۶-۶ باز داشتن از غیبت:
سنت مکن و فریضه حق بگزار وین لقمه که داری زکسان
باز مدار
غیبت میکن و خلق خدا را مازار در عهده آن جهان منم
باده بیـــــار

(خیام، ۱۱۷)

البته خیام در این ترانه، به آزار نرساندن و انفاق نیز اشاره دارد:

إِذَا عِبْتَ عِنْدِي غَيْرِي الْيَوْمَ ظَالِمًا فَأَنْتَ بِظَلَمِ عِنْدِ غَيْرِي عَائِي

(المعري، لزوم ما لا يلزم، ۱۴۵:۱)

«هرگاه ظالمانه عیب دیگران را در نزد من بگویی، بدون شک عیب مرا در نزد دیگران بر ملا خواهی کرد».
۶-۷ کینه نورزیدن:

یک یک هنرم بین گنه ده ده بخش هر جرم که رفت حسبه
الله بخش
از باد هوا آتش کین را مـــــروز ما را بسر خاک
رسول الله بخش

(خیام، ۱۲۸)

وَقَلِّمًا تَسْكُنُ الْأَضْعَانُ فِي خَلْدٍ إِلَّا وَ فِي وَجْهِ مَنْ يَسْعَى بِهَا كَلْفُ

(المعري، لزوم ما لا يلزم، ۲: ۱۵۴)

«کینه ها در ذهن آرام نمی گیرد و به فراموشی سپرده نمی شود مگر در اندیشه کسی که خود را به تکلف می اندازد».

۶- ۸ توجه کردن در اختیار کردن دوست:

آن به، که در این زمانه کم گیری دوست
صحبت از دور نکوست

آن کس که بجملگی ترا تکیه براوست
خرد باز کنی دشمنت اوست

چون چشم

(خیام، ۲۸)

وَتَمَّارَ فَيَمِّنَ لَيْسَ فِيهِ تَمَّارِي خَفٌّ مَن تَوَدُّ كَمَا تَخَافُ مُعَادِيًّا

(المعري، لزوم ما لا يلزم، ۱: ۵۷۸)

«از آن کس که به او عشق می ورزی بترس همچنان که از دشمن خود می ترسی و با هر آن کس که سر در افتادن ندارد به نزاع برخیز»
ویا:

فَلَا تَأْمَنُوا الشَّرَّ مِنْ صَاحِبٍ وَإِنْ كَانَ خَالًا لَكُمْ وَابْنِ عَمٍّ

(المعري، لزوم ما لا يلزم، ص ۲: ۴۹۰)

«از شرارت دوستان در امان نیستید هر چند دایی و یا عمویتان باشد».
در پایان لازم است یاد آور شویم که ابو العلاء وخیام، در زمینه معاد و جبر و اختیار نیز، آرا و اندیشه های متفاوت و بعضاً مشترکی دارند لیک از آن جا که بحث از این موضوعات پیچیده فلسفی نیاز به تفکر و تأمل بسیار و دارد و آشنایی با مکاتب فلسفی را می طلبد و از سویی ضیق مکان و زمان ما را فرصت نمی دهد که به بحث پیرامون این موضوع بپردازیم، از این رو مقاله را در این جا به پایان می بریم امید که مقبول نگاه خوانندگان قرار گیرد و کاستی ها را ببخشایند.

نتیجه :

- از بررسی و تحلیل اندیشه های ابو العلا معری وخیام نیشابوری، در کلام شاعرانه شان، این نتایج حاصل می شود:
- ۱ . در زندگی ابو العلا وخیام به لحاظ روحیه اعتراضی واحوال زمانه شترکات فراوانی دیده می شود.
 - ۲ . هر دو شاعر به دلائل مشترک وبعضاً متفاوت به بدبینی میل داشته اند وبه گونه ای این مضمون را در ترانه وچکامه های خود راه داده اند تا بدان جا که بدبینی نمودی بارز در شعرشان یافته است وجان مایه اصلی آن گشته است.
 - ۳ . تهمت ها حسادت ها تعصبات وشکست های پیاپی بدبینی ابو العلا را در درجه ای فراتر از بدبینی خیام قرار داده است.

۴ . تشابهات فراوان فکری و لفظی در میان ادبیات این دو شاعر، علاوه بر آن که ناشی از فطرت مشترک انسانی و تشابه اعتقادات است در برخی موارد نشان از تأثیر مستقیم خیام از ابوالعلا می باشد که بررسی دقیق ترانه های خیام و تطابق آن با سروده های ابوالعلا و نیز مطالعه کتب تاریخی صدق گفتار ما را به اثبات می رساند.

۵ . هر دو شاعر از اوضاع ناگوار حاکم بر زمانه و فساد مردمانش به تنگ آمده اند شرایط ناگواری که خرد و احساس لطیف هر دو شاعر تحت تأثیر خویش نهاد و آن دو را به واکنش در برابر ناملایمات زمانه واداشته است.

۶ . هر دو گرایش به تفکر و عقل گرایی داشتند هر چند خرد را در شناخت آفریدگار و درک هستی و چون چرایی آن ناتوان می انگاشتند.

۷ هر دو شاعر درباره زندگی و مرگ بسیار سخن رانده اند و به ناپایداری ایام و دل نبستن به ظواهر دنیوی اشاراتی بسیار داشته اند و اندیشه های خود را در قالب شعر ابراز داشته اند.

منابع:

۱. آقایانی چاوشی، جعفر، سیری در افکار علمی و فلسفی حکیم عمر خیام نیشابوری، تهران، ۱۳۵۸ ش.

۲. ترجمانی زاده، احمد، شرح معلمات سبع، تهران، سروش، ۱۳۸۲ ش.

۳. حسین، طه، در زندان ابو العلاء، ترجمه حسین خدیو جم، تهران، نشر زوار، ۱۳۴۴ خ.

۴. خیام نیشابوری، عمر رباعیات خیام، گراآدرنده علی راستگو، تهران، آریان، ۱۳۶۷خ.
۵. ذکاوتی قراگزلو، علی رضا، عمر خیام، تهران، طرح نو، ۱۳۷۹ ش.
۶. رشیدی تبریزی، یار احمد، طربخانه، تصحیح جلال الدین همایی، تهران، تابان، ۱۳۴۲ ش.
۷. شامی، یحیی. أروع ما قيل في الشعر العربي. بیروت: دار الفكر العربي. ۱۹۹۹ م.
۸. شایگان، حسن، و فردین مهاجر شیروانی، نگاهی به خیام همراه رباعیات، تهران، پویش، ۱۳۷۰ ش.
۹. شجره، حسین، تحقیق در رباعیات وزندگی خیام، تهران، اقبال، ۱۳۲۰ ش.
۱۰. ضیف، شوقی، هنر و سبک های شعر عربی، ترجمه مرضیه آباد، مشهد، دانشگاه فردوسی، ۱۳۸۴ ش.
۱۱. _____، _____، دراسات في العربي القديم، مصر، دار المعارف، ۱۹۶۹ م.
۱۲. الفاخوري، حنا، تاريخ ادبيات زبان عربی، ترجمه عبد المحمد آیتی، تهران، توس، ۱۳۶۱ ش.
۱۳. فروخ، عمر، عقائد فلسفی ابو العلا فیلسوف معره، ترجمه حسین خدیو جم، تهران، مروارید، ۱۳۴۲ ش.
۱۴. فروغی، محمد علی، قاسم غنی. رباعیات حکیم عمر خیام، تهران، هیرمند، ۱۳۶۸ ش.

۱۵. مصاحب، غلام حسین، حکیم عمر خیام به عنوان عالم جبر، تهران،

۱۳۳۹ ش.

۱۶. المعري، ابو العلاء، سقط الزند، بیروت، دار صادر و دار بیروت،

۱۳۸۳ ق.

۱۷. المعري، ابو العلاء، لزوم ما لا يلزم، بیروت، دار بیروت، ۱۴۰۳

ق.

۱۸. نصر، سید حسین، علم و تمدن در اسلام، ترجمه احمد آرام، تهران،

بی تا.

۱۹. اليازجي، کمال، ابو العلاء ولزومياته، بیروت، دار الجیل، ط

۱، ۱۴۰۸ ق.

Investigating the Same Thoughts in Khayyam Neyshaboori and Abu Al 'ala Ma'ari Works

Nasrollah Shameli, Ph.D

Fatemeh Eshraghi

Abstract:

In Abu Al'ala Ma'ari and Khayyam Neyshaboori works we can observe a way of thinking that invokes us to confess that there is some kind of co-thinking and convergence in the works of these two great Persian and Arab literature poets, a way of thinking which has resulted from their tender spirits and stricken and depressed minds which have been influence by the social political and cultural circumstances governing their daytime.

Therefore, in this article it's tried to introduce the political and social circumstance of the daytime of these two great poets on the one hand and to shed some light on the spiritual and intellectual unities and the similarities of their poems in terms of content and theme on the other.

Keywords: Abu Alla Moa'rri, Khayyam Neyshaboori, spiritual and intellectual similarities, similar contents.